

## باسمه تعالی

**خلاصه جلسه گذشته**

بیان شد که محقق خوئی رضوان الله تعالی علیه به وسیله بیان جهات اربعه، مسأله جواز ترتب را مفصل بیان فرمودند و به تبع محقق نائینی - که خیلی از مقدمات و جهات مذکور، برگرفته از ایشان بود - تبیین فرمودند که در مسأله ترتب، اولاً به جهت اشتراطی که داریم یعنی به جهت اینکه فعلیت مهم، مشروط به ترک اهم و عدم اهم شده است و ثانیاً به جهت اینکه تکلیف نسبت به موضوع خود محرکیت ندارد ولی نسبت به متعلق خود، محرکیت دارد و مکلف را دعوت به تحقق متعلق می‌کند، ناگزیر هستیم که ترتب را جزء واضحات اولیه و بدیهیات اولیه بدانیم و اگر کسی خوب این مقدمات را تصور کند قطعاً تصدیق به امکان ثبوتی ترتب می‌کند و بعد به تبع محقق نائینی یک تشبیه انجام می‌دهد و می‌فرماید در تکوین هم همینطور است و اگر فرض کنید دو اقتضاء وجود دارد که یکی از این دو مقتضی، جسم را به این نقطه تحریک می‌کند و مقتضی دیگر، اقتضاء می‌کند که اگر این جسم در جای خود باقی باشد، سفید یا سیاه شود، این دو مقتضی با هم تراحم ندارند زیرا مقتضی اول که این جسم را حرکت می‌دهد زمینه مقتضی دوم را از بین می‌برد و اجازه نمی‌دهد که مقتضی دوم اثر کند زیرا مقتضی دوم، به سبب انتفاء موضوع، منتفی می‌شود و لذا نمی‌توان گفت بین این دو مقتضی در تکوین تنافی و مزاحمتی وجود دارد. به بیان دیگر مقتضی اول می‌گفت این جسم از مکان الف به مکان ب برود و مقتضی دوم می‌گفت اگر این جا بماند این رنگ را به خود می‌گیرد ولی بعد از بین رفتن، دیگر زمینه بر چنین رنگی وجود ندارد وقتی در تکوین این طور است در تشریح هم همین طور است، یعنی یک مقتضی، اقتضاء تحقق ازاله دارد و اگر این ازاله تحقق پیدا کند، زمینه اقتضاء تکلیف مهم از بین می‌رود و دیگر فعلیت پیدا نمی‌کند و اگر مقتضی اول عصیان شود و ازاله تحقق پیدا نکند مقتضی دوم کار خودش را می‌کند و لذا نه در تکوین و نه در تشریح منافاتی بین دو مقتضی وجود ندارد.

اراده مولی تابع ملاکات است. مولی صلات را اراده می‌کند در حالتی که ازاله ترک شده است و اقتضاء یعنی همین و مقتضی یعنی وجوب و تکلیف فعلی و تکلیف وقتی فعلیت پیدا می‌کند که موضوع داشته باشد. تکلیف نسبت به ازاله فعلیت مطلق دارد زیرا ازاله مقید به چیزی نیست ولی نسبت به صلات فعلیتش مقید به عدم ازاله است وقتی ازاله محقق نشد اراده فعلی به تحقق صلات صورت می‌گیرد. تکوین یک عامل تکوینی است و این تشبیه به خاطر این است که بگوییم مقتضاهای تکوینی هم موارد مشابهی دارند و این به معنای مزاحمت اینها با یکدیگر نیست.

دیروز در پایان بحث روی این نکته تمرکز کردیم که وقتی می‌گوییم ترتب جایز است به خاطر این است که اشتراط فعلیت مهم به عدم اهم موضوع جمع بین ضدین را از بین می‌برد وقتی می‌گوییم فعلیت مهم مشروط به عصیان اهم است این عصیان یعنی ترک اهم، یعنی جمع نشدن اهم و مهم در ظرف واحد و منظور این نیست که استحاله به دلیل اینکه متوقف بر اختیار و فعل اختیاری شده است، مشکلی ندارد و لذا اگر چه چنین مطلبی به میرزای کبیر نسبت داده شده است ولی این نسبت مشکوک است زیرا کسی شک ندارد که جمع بین ضدین استحاله دارد و این استحاله با یک امر اختیاری حل نمی‌شود.

### تقسیم بندی محقق نائینی برای دو تکلیف مطلق و مشروط

در آخر بحث یک نکته‌ای را که محقق نائینی در اثناء بحث بیان کردند دوباره طرح می‌کند به خاطر یک اشکالی که به محقق نائینی دارد و ما هم بناء داشتیم که کلام محقق خوئی و نائینی را کامل بگوییم زیرا ترتب بحث مهمی است.

محقق خوئی می‌فرماید:<sup>۱</sup> استاد ما محقق نائینی، یک توضیح اضافه‌ای دارد برای تنقیح بیشتر بحث که اشکالی ندارد که ما این توضیح اضافه را بگوییم. محقق نائینی یک تقسیمی بیان می‌فرماید مبنی بر اینکه وقتی یک تکلیف مطلق و یک تکلیف مشروط وجود داشته

<sup>۱</sup> محاضرات فی اصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی)؛ ج ۲؛ ص ۴۳۸

باشند و در حالت نسبت به یکدیگر دارند: گاهی اوقات نسبت تکلیف مطلق و مشروط این طور است که یکی می‌خواهد موضوع دیگری را بر طرف کند و گاهی اوقات یکی رافع موضوع دیگری نیست. تمرکز بحث ما بیشتر سر فرضی است که رافعیت موضوع را داریم زیرا در ترتب عمده بحث ما این است که اشتراط، موضوع را بردارد و به جهت این اشتراط و رافعیت موضوع، محذوری در ترتب وجود ندارد. در فرض دوم که یکی از دو تکلیف رافع موضوع دیگری نیست دو حالت کلی داریم: یکی اینکه شرطها از نوع افعال اختیاری نیست و یک حالت این است که شرطها از نوع افعال اختیاری است که محقق نائینی دنبال این است که بگوید این قسم دوم تاثیری در بحث ترتب ندارد خواه شرطها اختیاری باشند یا غیر اختیاری باشند چون ارتفاع موضوع مطرح نیست لذا تاثیری در این بحث ندارد، مثال برای جایی که شرطها اختیاری است، مسأله حضر و سفر است که محقق خوئی برای استدلال بر درستی ترتب در شرع این مثال را قبلا بیان کرد. اگر کسی سفر شرعی رفت یجب علیه القصر که وجوب قصر متوقف بر وجود عنوان سفر شرعی است یا متوقف بر این است کسی قصد اقامه نکند در حالی که ضرورت اقامت ده روز هم دارد ولی همین که قصد اقامه نکند یجب علیه القصر، علی اختلاف مذاهب. در این مثال وجوب قصر متوقف بر شرطی به نام سفر است که فعل اختیاری است یا قصد اقامه عشره ایام که فعل اختیاری است. گاهی وقت ها شرط یک امر غیر اختیاری است مثل آمدن داخل شدن وقت و زوال که شرط وجوب صلوات است بنا بر مشهور که زمان را شرط تکلیف می‌دانند یا کسوف و خسوف که شرط نماز آیات است لذا ما تکالیف مشروطی داریم در قبال تکالیف مطلق که شرط آنها گاهی افعال اختیاری و گاهی غیر اختیاری هستند.

در این جور موارد که ما مطلق داریم و مقید داریم و مقید گاهی مشروط به امر غیر اختیاری و گاهی امر اختیاری است باید دید نسبت این مطلق و مقید از جهت تحقق متعلق چطور است ما در ترتب گفتیم عمده بحث این بود که یک فعلی ممکن است نسبت به تحقق متعلق تکلیف دیگر مقید به عدم باشد مثل بحث خودمان که وجوب صلوات نسبت به تحقق متعلق وجوب ازاله به شرط عدم تحقق ازاله است و گاهی اوقات این اشتراط در هر دو است و گاهی در یکی است و گاهی این اشتراط در هیچکدام نیست. مطلق داریم و مقیدی داریم و قیدها گاهی اوقات اختیاری است و گاهی غیر اختیاری است ولی از جهت تحقق متعلق گاهی این به آن و گاهی آن به این و گاهی هر دو مطلق هستند و محقق نائینی می‌فرماید در این گونه موارد مشکلی وجود ندارد زیرا اگر اشتراطی بود جمع بین ضدین تحقق پیدا

نمی‌کند زیرا اگر یک تکلیفی گفت فعلیت من در ظرف عدم متعلق تکلیف دوم است معلوم که هیچ گاه جمع بین ضدین محقق نمی‌شود خواه از دو طرف تعلیق باشد یا از یک طرف ولی اگر اطلاق وجود داشت چون فرض این است که مکلف قدرت واحد دارد و این قدرت واحد را نمی‌تواند صرف دو تکلیف هم عرض بکند زیرا دو تکلیف اطلاق دارد، بلکه اگر اشتراط بود طولیت درست می‌شود. پس اگر دو تکلیف هم عرض باشد و قدرت را باید صرف یکی شود، عقل می‌گوید اگر اهمی وجود دارد من یک تقیید ایجاد می‌کنم و تو را می‌فرستم سراغ اهم و اگر اهمی نیست تو را مخیر می‌کنم زیرا یک قدرت بیشتر نداری و دو تکلیف هم عرض داری، لذا جناب مکلف مخیر هست البته به شرط اینکه متعلقها تضاد داشته باشند و قابل جمع نباشند والا اگر متعلقها مطلق باشند ولی تضادی نداشته باشند عقل می‌گوید مکلف باید دو تکلیف را انجام دهد و دو تکلیف مطلق هستند و تضاد با یکدیگر ندارند لذا توان انجام هر دو را دارد و باید انجام دهد، ولی اگر تضاد در کار بود چون قدرت واحد است اگر اهم بود باید اهم را انجام بدهد و اگر اهم نبود هر دو مهم بود مخیر است هر کدام را خواست انجام بدهد.

حالت دوم این است یک تکلیف بخواهد موضوع تکلیف دیگری را بردارد. اینجا دو فرض داریم یکی اینکه نفس خطاب بخواهد موضوع تکلیف دیگری را بردارد و فرض دیگر اینکه امثال یکی بخواهد موضوع دیگری را بردارد. کلام اصلی محقق نائینی این است که اگر من دو تکلیف داشتم که یکی می‌خواست موضوع دیگری را بردارد اگر یکی موضوع دیگری را به صرف وجود خطاب تکلیفی بر می‌داشت این از ترتب خارج است ولی اگر با امثال یا عصیان یکی موضوع دیگری برداشته شود این در بحث ترتب می‌آید.

مثال فرض اول که با آمدن یک خطاب، موضوع تکلیف دیگر برداشته شود مثل وجوب اداء دین در مسأله حج است، موضوع حج استطاعت است و وجوب اداء دین اگر شکل گرفت موضوع استطاعت را منتفی می‌کند حتی اگر امثال نشود. اگر کسی مدیون بود و تکلیف وجوب اداء دین به گردنش افتاد ولو امثال نکند به معنای این است که مستطیع نیست یعنی تمکن مالی از انجام حج را ندارد. ولی فرض دوم مثل اینکه یک تکلیفی اگر اطاعت شد و یا اگر عصیان شد موضوع تکلیف دیگری را بردارد یا بیاورد که محقق خوئی می‌گوید مثل قصد اقامه که اگر قرار باشد ده روز بماند که واجب می‌شود قصد اقامه و اگر قصد اقامه کرد صوم و اتمام صلات بر او واجب می‌شود.

شود به شرط اینکه قصد را قبل از زوال کرده باشد و مفطری انجام نداده باشد ولی اگر قصد اقامه نکرد بر او قصر و افطار واجب است. دو خطاب داریم که اطاعت یکی موضوع ساز تکلیف دیگری است و عصیانش موضوع ساز تکلیف دیگری است و محقق خوئی می‌فرماید حق با محقق نائینی است که همین موارد، دعوی اصلی ما در ترتب است و ما به دلیل اینکه قائل به صحت ترتب هستیم می‌گوییم شما با اطاعت و عصیان در فقه نمی‌توانید انکار ضروری کنید بلکه موضوع سازی می‌کنید. ولی بخش اول که ما یک تکلیفی داریم که به صرف آمدن موضوع تکلیف دیگری را بر می‌دارد مثل وجوب اداء خمس که رافع نصاب زکات است این باید چهل گوسفند داشته باشد که زکات واجب باشد اگر قبل از حول زکات، حول خمس آمد و بخشی از این گوسفندها را برای ادای خمس خارج کند ولو امتثال نکند و همین که به حساب خمس رفت نصاب زکات منتفی می‌شود یا بالعکس در زکات اگر حول خمس متاخر از حول زکات باشد اگر وجوب زکات گردش آمد و فاضل موونه رفت، دیگر فاضل موونه‌ای ندارد که بخواهد خمس دهد. محقق نائینی می‌فرماید در این گونه موارد که نفس تکلیف رافع موضوع است -نه امتثال تکلیف- بحث ترتب نیست زیرا ترتب برای زمانی است که اجتماع دو تکلیف در زمان واحد امکان داشته باشد یعنی در یک زمان شما باید مکلف به دو تکلیف شوید که اتحاد در زمان و اختلاف در رتبه دارند یعنی در زمان واحد، مکلف هم باید تکلیف به «أزل» شود و هم تکلیف به «صل» و این دو وحدت زمانی دارند اختلاف رتبی دارند و باید مشکلمان را با ترتب حل کرد. ولی اینجا این طور نیست زیرا مکلف وقتی مخاطب به وجوب اداء دین است مخاطب به وجوب حج نیست زیرا موضوع ندارد و یا وقتی مخاطب به اداء خمس است مخاطب به پرداخت زکات نیست یا بالعکس. زمان واحدی نیست که دو تکلیف در آن شکل بگیرند و لذا از ترتب بیرون است.

### اشکالات محقق خوئی بر کلام محقق نائینی

تمام اختلاف محقق خوئی با محقق نائینی در این قسمت آخر است. در بخشی که انتفاء موضوعی مطرح نیست ایشان اشکال ندارد و در این بخش اخیر که با امتثال و عصیان موضوع منتفی می‌شود و موضوع جدیدی به وجود آید هم اشکال ندارد، ولی در این قسمت که نفس خطاب بخواهد موضوع را از بین ببرد و از ترتب به این دلیل بیرون رود اشکال دارد. محقق خوئی می‌گوید اینها از ترتب بیرون هستند ولی نه به دلیلی که محقق نائینی بیان کرد، زیرا خروج از ترتب در مثل حج و زکات و خمس به حساب دیگری است. در مثل حج

بستگی دارد که استطاعت را چطور معنا کنیم اگر کسی استطاعت را تمکن عقلی و شرعی از حج بدانند کلام محقق نائینی درست است و این خروج به نفس خطاب است و با عصیان خطاب و جوب اداء دین نمی شود حج انجام داد و نمی توان گفت «ان عصیت فحج» و ترتب نمی آید زیرا اگر کسی گفت در «من استطاع الیه سبیلا» که شکل صحیح آن «المستطیع یجب علیه الحج» است، مستطیع یعنی کسی که تمکن عقلی و شرعی از حج دارد، پس کسی که خطاب و جوب اداء دین به گردنش آمده است اگر این خطاب را معصیت کند و متمکن شود از مالی که زاد و راحله را تهیه کند مستطیع نیست زیرا موضوع استطاعت تمکن شرعی است لذا استطاعت وجود ندارد ولی واقع مطلب این است که در حج استطاعت، تمکن از زاد و راحله و امنیت طریق است نه تمکن شرعی و عقلی از حج، یعنی این قدر استطاعت را توسعه ندارد و در فقه فتوای ما تمکن از زاد و راحله و امنیت طریق است آن موقع این مسأله عین قصد اقامه می شود که اگر کسی ده روز ماند واجب است قصد اقامه کند و اگر قصد اقامه را معصیت کرد واجب است تقصیر و افطار کند و اجازه اتمام نماز و روزه را ندارد ولی این عدم اجازه را از طریق معصیت قصد اقامه به دست آورد و اگر استطاعت یعنی تمکن از مالی که بتواند بلیط و قافله را معین کند و راه هم امن باشد وقتی اداء دین را معصیت کند تمکن از تهیه زاد و راحله دارد ولو این تمکن در اثر معصیت اداء دین باشد، محقق خوئی مثال حج را مثال برای قسم دوم می داند که با عصیان تکلیف موضوع تکلیف دیگر درست می شود. لذا ترتب است و داخل در ترتب است و از قسم دوم است.

ولی در زکات و خمس خارج از ترتب است ولی علتش کلام نائینی نیست بلکه علتش این است که صرف تعلق خمس موضوع زکات را منتفی می کند نه فعلیت خطاب به اداء خمس. خمس به فاضل مؤونه و ربح به دست آمده تعلق می گیرد و شارع اجازه داده است که مکلف تا یکسال اداء خمس را عقب بیندازد و لذا خود تحقق این تکلیف به صرف تحقق ربح است و خطاب به اداءش یک سال بعد است. همین که به واسطه ربح، خمس به گردن مکلف آمد موضوع زکات منتفی است نه به واسطه فعلیت خطاب پرداخت خمس. لذا اطاعت و عصیان اینجا دخالت نمی کند ولی یک رتبه از کلام محقق نائینی عقب تر است. عقب انداختن اداء یعنی اینکه فعلیت خطاب خمس الان نیست ولی خمس به حسب واقع الان وجود دارد که موضوع نصاب زکات را از بین می برد و در زکات می گوید شما باید مالک نصاب باشی و به محض اینکه خمس، یک پنجم از اموال را از دستت خارج کرد و فقیر و سید را مالک کرد تو مالک نصاب

نیستی. خود تحقق خمس به دلیل اینکه مالکیت شما را خراب می کند و ملک طلق را منتفی می کند موضوع زکات را بر می دارد. پس اشکال محقق خوئی این است که کلامی که محقق نائینی می گوئید ما در مسأله ترتب تعقل نمی کنیم بلکه خارج از ترتب است ولی نه به دلیلی که محقق نائینی فرموده است قبلا هم در مقدمات چنین مورد داشتیم. و آخر کار می فرماید اینکه محقق نائینی این را تشبیه کرده است به نسبت امارات و اصول و گفته است شبیه به بحث امارات و اصول است که وقتی اماره بیاید موضوع اصل منتفی می شود و محقق خوئی می گوید این کلام درستی است ولی ما تحقق آن را اشکال داریم.

حیث فقهی کلام ایشان کلام خوبی است و ایشان می خواهد بگوید که ارکان ترتب اجتماع دو خطاب است در زمان واحد و لذا از نظر محقق نائینی ترتب وقتی که اطاعت و عصیان موضوع سازی کند، شکل می گیرد و اطاعت و عصیان، فرع فعلیت دو خطاب است.

### نقد و بررسی اشکال محقق خوئی

اشکال ما به محقق خوئی این است که اولاً شما ارزش علمی کلام محقق نائینی را خراب نمی کنید زیرا ایشان می گوید زمانی ترتب وجود دارد که دو خطاب فعلی داشته باشیم و اگر نباشد آن موقع ترتب نداریم و لکن شما به محقق نائینی اشکال می کنید که خطاب دوم قبل از فعلیت خطاب اول منتفی است، در حالیکه کلام محقق نائینی ناظر به این است که خطاب منتفی کند یا چیزی قبل از خطاب نبود، بلکه محقق نائینی می فرماید رکن ترتب این است که دو خطاب فعلی طولی وجود داشته باشد و اگر این دو خطاب اطلاق داشته باشند خود عقل طولیت یا تخیر به آنها می دهد؛ پس این اشکال شما که فرمودید خطاب پرداخت خمس، وجوب زکات را بر طرف نکرده است قبول هم باشد ضربه ای به اصل کلام محقق نائینی نمی زند، زیرا مهم این است تکلیف دوم بدون عصیان یا اطاعت مکلف منتفی شود و لذا محقق نائینی می فرماید این از ترتب بیرون رفته است و ترتب وقتی است که اطاعت و عصیان موضوع سازی کند.

ثانیاً همین که این کلام محقق نائینی را در مثال حج قبول کردید کافی است برای اینکه کلام محقق نائینی یک مصداق داشته باشد. بله در خمس قبل از آمدن حول، پرداخت خمس استحباب دارد ولی در حج مسأله برمی گردد به اینکه استطاعت را به معنای تمکن از انجام حج

عقلا و شرعا معنا شود که حق با محقق نائینی است و اگر یک مصداق پیدا کند کلام محقق نائینی درست است ولی اگر استطاعت را تمکن از زاد و راحله و طریق معنا کنید کلام شما درست است.

### نامل استاد در کلام محقق نائینی

لکن یک تاملی وجود دارد و آن اینکه اگر در مثل حج کلام محقق نائینی را هم بپذیریم باید بررسی کنیم که آیا عصیان دخالت کرده است یا نکرده است؟ ای کاش محقق خوئی این را قسمت را محل اشکال قرار می داد. از نظر فنی اگر استطاعت به معنای تمکن شرعی و عقلی از حج گرفته شود، گفته می شود عدم تمکن مکلف از باب عصیان تکلیف است و لذا موضوع منتفی است و البته باز ارزش کلام اول محقق نائینی که فرمود ترتب در جایی است که طولیت در دو تکلیف باشد خراب نمی شود، ولی این جا که می گویم استطاعت منتفی است به خاطر معصیت منتفی است و به خاطر عصیان است و اگر عصیان است این مثال را چگونه از نوع دوم جدا می کنند و ای کاش محقق خوئی این را می گفتند و در حالی که در مثال حج، تسلیم محقق نائینی شدند. این تمام کلام محقق نائینی و محقق خوئی و مرحوم مظفر که به تبع محقق نائینی سیر کرده است می باشد. باقی ماند کلام حضرت امام که با طولیت می خواهند صحت دو تکلیف را درست کنند و اگر طولیت نباشد اجتماع ضدین درست نمی شود و می گویند اگر طولیت نباشد نمی شود کلام میرزای بزرگ را درست کرد.

مقرر: حسن مهاجری